

• برنامه، بازار، خود مدیریت •  
• بازار با سرمایه‌داری یکی نیست •

---

• فیلیپ ظریفیان • ترجمه وحید کیوان •

---

تأکید مصرانه‌ای که در وضعیت کنونی روی مفهوم اقتصاد بازار در ارتباط با کشورهای سوسیالیستی سابق به عمل می‌آید، به طور چشمگیری مفاهیم را درهم می‌ریزد. مفهوم «اقتصاد بازار» برای تعیین ژرفا و سرشت دگرگونی‌هایی که کوشش می‌شود در کشورهای یادشده صورت گیرد و نیز در ارتباط با آن چه واقعاً اقتصاد غرب است، کاملاً نارساست. مخصوصاً معادله‌ای چون «سرمایه‌داری مساوی است با بازار» و «اقتصاد سوسیالیستی مساوی است با برنامه‌ریزی» سخت نادرست است. از این رو، ضرورت دارد که گریبان خود را از این خطا وارها نینیم. مقاله‌ای که می‌خوانید کوششی است در این راستا. این فکر که ما مجازیم اقتصاد غرب را با مفهوم اقتصاد بازار که گویا نقطه مقابل اقتصاد بوروکراتیک دولتی کشورهای سوسیالیستی سابق قرار دارد، توصیف کنیم، به نظر نادرست می‌آید، به همین جهت کوشش می‌شود در همین چارچوب به روشنگری این مسئله که اکنون در غرب رواج دارد، بپردازیم.

### • مسئله بازار و قدرت سیاسی

از یک قضیه تجربی کاملاً روشن شروع می‌کنیم. روابط کالایی و کاربرد پول، خیلی پیش از سرمایه‌داری در دوران‌های بسیار دور زندگی انسان وجود داشت. تجارت به شکل مبادله کالاها، گردش و اندوختن پول، واقمیت‌های بسیار قدیمی‌اند. پس، بدون تماس با تئوری می‌توان تصدیق کرد که میان بازار و سرمایه‌داری علامت تساوی وجود ندارد. البته، سرمایه‌داری به‌عنوان یک شیوه تولید، بر بنیاد کالایی رشد یافته و عکس آن درست نیست.

مانند برخی‌ها نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که بازار، در صورتی که وجودش به زمان‌های بسی دورتر تمدن ما بازگردد، نمایشگر شکل طبیعی مبادله و اقتصاد است. برخی‌ها در تأیید این مطلب تردید ندارند که هر اقتصاد «طبیعی» باید مبتنی بر بازار باشد. با این همه، می‌توان، در سطح قضایا، تأیید کرد که تولید و مبادله در دوران‌های دراز تاریخی به‌طور پایبرجا وجود داشت، بی‌آن که بازار نقش قاطع ایفاء کند.

برودل<sup>۱</sup> که اندکی متهم به بی‌اعتنایی به اهمیت روابط کالایی است، یادآور شده است که در فنودالیسم اساس اقتصاد از «اقیانوس عظیم» خودتولیدی و خودمصرفی دهقانی سربر می‌آورد. «زمین بستگی» (سرواژ) پیش از آن که شکل اجاره‌داری کسب کند، مدت درازی بر پایه سازمان یافتگی روابط سیاسی - اقتصادی غیر کالایی باقی ماند. حال نمونه‌های معاصر را در نظر بگیریم:

- یکی نمونه کارخانگی است که طبق سنجش انستیتوی ملی آمار و بررسی‌های اقتصادی کارخانگی در فرانسه، نمایشگر قریب به نیمی از تولید ناخالص داخلی کالایی است. چه کسی می‌تواند تردید کند که در این جا مسئله عبارت از تولید و مصرف تعمت‌ها و خدمات واقعی نیست؟ درون هر خانواده تعدادی از مبادلات بدون وجود سوداگران انجام می‌گیرد.

- نمونه دیگر خدمات عمومی مانند آموزش ملی است. فوکل‌گیرت به درستی اهمیت این فعالیت غیر کالایی در جامعه ما را یادآور شده است.

پس اینک به‌طور تجربی دو اندیشه‌مقدم بر همه پدیدار می‌گردد: یکی این که مسئله بازار و مسئله سرمایه‌داری منطبق نیستند و دوم این که مسئله بازار و مسئله طرز کار

۱ Fernand Braudel (۱۹۸۵ - ۱۹۲۰) تاریخ‌دان فرانسه، استاد کالج فرانسه (۱۹۴۹) و پیشاهنگ مکتب جدید تاریخ فرانسه.

یک اقتصاد به طور کلی منطبق نیستند. پس ما باید مشخص کنیم که وجود روابط کالایی به چه چیز مربوط می‌گردد و شرایطی که باعث گسترش آن‌ها می‌گردد کدامند؟ و چگونه باید آن‌ها را از روابط سرمایه‌داری متمایز کرد؟

درواقع مارکس به این سوال به طور شایان توجه پاسخ داده است، هرچند می‌توان این پاسخ را نا کامل تلقی کرد.

### • شرایط وجود روابط کالایی

آنچه مارکس گفته از این فراراست:

«به طور کلی، تنها اشیاء سودمند به کالاها تبدیل می‌شوند، چون آن‌ها محصولات کارهای خصوصی‌ای هستند که مستقل از یکدیگر انجام گرفته‌اند. مجموع این کارهای خصوصی کار اجتماعی را تشکیل می‌دهند» (کاپیتال ج ۱ ص ۸۵)

نخست این که این کارها و فعالیت‌های تولید، مستقل انجام یافته، با هم سازمان داده نشده‌اند. هر کار (یا مجموع کارها) در هدایت و اجرای خود، مستقل از دیگران مطرح می‌گردد. و این عکس آن چیزی است که می‌تواند داخل یک همبود دهقانی که فعالیت اعضای خود را مستقیماً از پیش رقم می‌زند و سازمان می‌دهد، به وجود آید.

دو دیگر این که وسایل و نتایج هر فعالیت تولیدی به کسی که تولید کرده یا اجرای آن را سازمان داده و مالک آن است، تعلق دارد. به این عنوان، یعنی به عنوان مالک «خصوصی» است که متصرف محصول خواهد توانست آن را در بازار بفروشد. لازم به یادآوری است که این مالکیت خصوصی، همانطور که در دوران معاصر معمول است، می‌توانست مبتنی بر قانون باشد اما محتمل است که دوران‌هایی وجود داشته است که این مالکیت خصوصی بی‌آن که مبتنی بر قانون باشد، تابع واقعیت یا رسم و عادت بود.

سرانجام این که این کارهای خصوصی برای استفاده دیگران و به منظور مبادله انجام یافته‌اند: یعنی از خود مصرفی بیرون می‌آیند و بطور عینی جزء کار مجموعه جامعه هستند.

باید گفت که چون تحلیل مارکس در این جا اقتصاد را سیر منطقی تاریخی وانمود می‌کند، نشان نمی‌دهد که مرغ کدام و تخم مرغ کدام است؟ یعنی آیا روابط کالایی به خاطر این رشد می‌یابد که شرایط در بدو امر موجب تقسیم کار درجهتی می‌شود که تولید کنندگان فقط بخشی از آن‌چه را که برایشان مفید به نظر می‌رسد، برآورده می‌سازند

و بنابراین باید به مبادله کالایی دست یازند؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان اندیشید که مازادها و کسری‌ها از درون خود تولید، به وجود می‌آیند و تلاش برای مبادله و تقسیم کار را برمی‌نگیزند؟

درخصوص آنچه که این‌جا توجه ما را جلب می‌کند، پاسخ به این سؤال اهمیت کمی دارد. به هر حال روزی این روند به گردش درآید. درحقیقت مارکس یک حرکت را در دو رهله همانند می‌داند:

دروهله نخست، تولیدکنندگان تنها با مبادله اتفاقی محصولات‌شان به طور اجتماعی با هم تماس برقرار می‌کنند و در حدود این مبادله است که بدواً خصلت‌های اجتماعی کارهای خصوصی نمودار می‌گردد. مثلاً دهقانان فقط آنچه را که زیاده از مصرف‌شان است، می‌فروشند. دررهله دوم، اشیاء مفید به محصولی برای مبادله تبدیل می‌شوند، به نحوی که خصلت ارزش درخود تولید آن‌ها در نظر گرفته می‌شود. پس تخصصی شدن تولیدکنندگان و گسترش خودبه‌خود تقسیم اجتماعی کار از آن نتیجه می‌شود.

کارها در دو جهت ملکیت و شیوه اجرای‌شان خصوصی می‌مانند، ولی بگفته مارکس آنها خصلت دوگانه کسب می‌کنند.

- از یک سو، آنها باید مفید باشند، یعنی نیازهای اجتماعی را برآورده سازند.

- از سوی دیگر، لازم است که این کارهای همزمان خصوصی و اجتماعاً مفید، با تمام انواع دیگر کارها قابل مبادله باشند. باید آن‌ها را به خصلت مشترک صرف نیروی کار و ارزش‌شان تبدیل کرد. در مسئله ارزش، تضاد میان کار خصوصی که به بخشی از ظرفیت کار عمومی جامعه تبدیل می‌گردد، در جریان تقسیم اجتماعی کار و مبادله کالاها متراکم می‌شود.

این تحلیل مارکس از خیلی جهت‌ها نارساست. می‌توان نشان داد که در دوره اوج مناسبات کالایی در فنودالیته، ارزش، شکلی است که برپایه آن، یک مقوله جدید اقتصادی مطرح می‌گردد. این مقوله جدید همانا زمان کار اجتماعاً لازم است که از مسئله ساده سنجش محصولات نتیجه نمی‌شود، بلکه از روند شکل‌گیری قدرت جدید اقتصادی ناشی می‌گردد که بر بنیاد شهرها، رفته‌رفته، شکل‌ها و مفرله‌های سازنده اقتصاد سنتی دهقانی را به تحلیل می‌برد. روابط کالایی، دستکم در این شرایط تاریخی عبارت از پیدایش اصل کارایی جدید است: یعنی کاهش ارزش کالاها بنابر رقابتی که درون

ساختار منقسم به آحاد (آتومیزه) مالکان خصوصی، وارد گردیده است.<sup>۱</sup> \* با این همه، ما می‌توانیم در عین بسنده کردن به گفته‌های مارکس، برخی ویژگی‌های عام روابط کالایی را که تاکنون درباره آن سخن نگفته‌ایم، بیرون بکشیم که به تصریح باید گفت که ارتباط مستقیم با سرمایه‌داری ندارند.

این ویژگی‌ها، که ما آنها را به مثابه «مصالح» تلقی می‌کنیم و این روابط ما را دواندیشیدن پیرامون گذار به جامعه کمونیستی که خواهد توانست تضادهای جامعه کنونی ما را از میان بردارد، غنی می‌سازند.

ابتدا یک رشته کیفیت‌های بازار را که به طور انتزاعی دستچین شده‌اند، معرفی می‌کنیم:

### • الف. نخست نرزش:

تقسیم کار به جای مجمل شدن یا از پیش معین گشتن به طور طبیعی (خود به خود) در خلال شمار زیادی روابط مبادلات نامتمرکز بسط می‌یابد. در جریان این مبادلات است که ما به محک درمی‌یابیم فلان کار برای دیگران مفید است. «کار بشری که در تولید کالاها مصرف می‌شود، فقط به دلیل این که به شکل مفید برای دیگران مصرف شده، به حساب می‌آید. بنابراین، تنها مبادله آنها می‌تواند نشان دهد که آن کار برای دیگران مفید است، یعنی محصول وی نیازهای بیگانگان (دیگران) را برآورده می‌سازد.»<sup>۲</sup>

اگر این کار، مفید به نظر نرسد، ضمانت اجرایی بی‌درنگ دخالت می‌کند و محصول به عتوان کالا بفروش نمی‌رسد. سوداگر که در این باره کار عبثی انجام داده، محصول روی دستش می‌ماند. سرعت و نرزش این ضمانت اجرایی به شکل بسیار «نرم» و ملأثر تطابق فعالیت تولیدی با نیازهای دیگران را به نمایش می‌گذارد و تصمیم‌هایی برمی‌انگیزد. این کیفیت بازار بی‌چون و چرا مانع از آن است که مثلاً دست به تولید انبوه جوراب‌هایی بزنیم که کسی حاضر به خرید آن نیست!

این کیفیت، که ضرورتی را داخل می‌کند که محصول ساخته شده و خدمات ارائه شده مفید شناخته شوند، نباید شرایط خود را به فراموشی سپارد. و آن همانا خصلت

۱. این مسئله در کتاب «جامعه فرا اقتصادی»، نوشته کریستیان پالووا و فیلیپ ظرفیان بسط داده شده است.

خصوصی تملک است که به خود پایه روابط کالایی مربوط می‌گردد. نمی‌توان کره و پول کره را داشت: یعنی اگر می‌خواهیم از این کیفیت استفاده کنیم باید تملک خصوصی را - که البته می‌تواند سرمایه‌داری نباشد - به عنوان شرایط بشناسیم. این نکته باید در بحث بالنسب میهمی که پیرامون «اقتصاد بازار»، جریان دارد، روشن شود.

• ب - کیفیت «جالب»، دیگر، شکل اجتماعی کارایی اقتصادی است. در جریان گسترش خودبه‌خود تقسیم کار، هر تولید کننده خصوصی ضمن کسب تخصص و تلاش برای کاهش ارزش کالاهای خود به گسترش نوع معین کارایی: یعنی صرفه‌جویی زمان کار اجتماعی گرایش دارد. اهمیت صرفه‌جویی زمان نمی‌تواند چشم پوشیدنی باشد. همچنین باید شرایط و طرف‌های مقابل<sup>۱</sup> را در نظر گرفت. این شکل که هم از حیث طول زمان و هم صرفه‌جویی زمان کار «مؤثر» است، از لحاظ فنی نیز برای نشان دادن کارایی مناسب است. این چیزی است که در مدرن‌ترین اقتصادهای امروز به دلیل اطلاعاتی - خود کار شدن روندها جزئاً قابل چون و چراست. وانگهی، پویایی روند کاهش ارزش در واحد کالا ناگزیر تولیدهایی را که نمی‌توانند به رقابت ادامه دهند و یا از لحاظ مبادله کالایی سازمان نیافته‌اند، دچار بحران می‌سازد. این بحران‌ها می‌توانند نتایج قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. به خصوص می‌توانند مجموعه‌ای از روابط اجتماعی را که روی پایه‌های دیگری غیر از روابط کالایی ساختاری شده‌اند، از بین ببرند. در این خصوص بحران جامعه‌های آفریقایی را در نظر بگیریم.

اگر من - جزئاً نادرست - فرض می‌کنم که مسئله مهم کشورهای سوسیالیستی سابق رو آوردن و بازگشت به روابط کالایی است و نیز اگر من مفهوم اقتصاد بازار را جدی می‌گیرم. به خاطر بروز دو خطر است:

- خطر به شکست کشاندن یک رشته تولیدهایی که زیر ضربه آزادی قیمت‌ها و کارکرد آزاد قانون ارزش وارد تنگنای کارایی شده‌اند که تاکنون از آن‌ها رها یا میرا بوده‌اند.

- اما مخصوصاً خطر بسیار مهم، خطر<sup>۲</sup> مب‌روندهای اجتماعی و روابط همبودی، مخصوصاً در محیط‌هایی است که با وجود گسترش زار در روند تاریخی، در حقیقت براساس پدیده‌های پیش از کالایی که دستکاری شده‌اند و اقتصاد اداری دولت - حزب به مثابه جانشین به آن‌ها خدمت کرده است.

دو کیفیت یادشده روابط کالایی، یعنی نرمش و کارایی، در صرفه‌جویی زمان کار، باید آن چه را که مشروط‌شان می‌سازد، یعنی طرف‌های مقابل‌شان را به منظور پرهیز از دید رؤیایی و غیرتاریخی، نسبت به این روابط، مدنظر قرار دهد. من سه مورد آن را یادآور می‌شوم:

**الف - نخستین طرف مقابل، کیفیت روابط اجتماعی است.** مارکس آن را در قالب **فتیشسم کالاییان** کرده است.

در روابط کالایی، روابط میان افراد از درون روابط میان محصولات عبور می‌کند. این‌ها روابط اجتماعی ناچیز و با بالنسبه درخود مانده است. شما برای مبادله کردن محصولات در بازار نیاز به شناخت دیگری به عنوان فرد انسان ندارید. فرد فقط به عنوان حامل کالا برای فروش یا به عنوان حامل قدرت پولی برای خرید، عرض وجود می‌کند. این نشناختن دیگری، که طرف مقابل نرمش روابط بی‌نام است موجب گسترش رابطه اجتماعی می‌شود. فردیت تنها در بخش روابط آن با شناساندن منافی که تصرف محصولات را مادیت می‌بخشد، گسترش می‌یابد. این یک فردیت و روابطی است «خود غرضانه» که به طور پایه‌ای، بی‌اعتمادی آفرین است. بی‌اعتمادی از نشناختن دیگران و تقسیم منافی است که پیرامون روندهایی چون رقابت (پیروزی بر دیگر تولیدکنندگان) و احترام به ارزش اجتماعی محصولات (آسب نرساندن) رویاروی هم قرار می‌گیرند.

تقریباً ملاحظه این مسئله آموزنده است که چگونه در شرایط گسترش بازار در کشورهای شرق به واسطه فقدان پرورش بافتگی در روندهای اجتماعی شهروندی که تاثیر خودبه‌خود روابط کالایی را تنظیم کرده و تخفیف می‌دهد، سوءظن عمومی، دامنه یافته است.

• **ب - درحقیقت دومین طرف مقابل نشان می‌دهد که ارزش به سرعت تلقی‌اش را به عنوان وسیله ساده مبادله از دست می‌هد.** از آن زمان جاذبه سود - که نباید آن را با جستجوی سود به مفهوم سرمایه‌داری اشتباه کرد - و نشنگی به پول که همزمان می‌تواند ویرانگر ارزش‌های اخلاقی و مانع کارایی اقتصادی:

ترقی پول‌اندوزی، فعالیت‌ریایی و غیره گردد، گسترش می‌یابد.

لازم به یادآوری است که در سده میانه، جاذبه سود چونان عیب نمایانی تلقی می‌شد که ارزش‌های مسیحیت را به خطر می‌اندازد. «ماکس وبر» به‌طور شایان توجه توضیح داده است که چگونه برای یافتن اخلاقی سازگار با جاذبه سود و تعدیل‌کننده نتایج آن، بسط و

توسعه اخلاق پروتستانی ضرورت یافت.

● ج- سومین طرف مقابل که عبارت از بروز نیازهایی است که تولید کالایی را به شیوه‌ای نرمش‌پذیر هدایت می‌کند، به قدرت پرداخت‌شان بستگی دارد. میانجی پول است. درحاشیه قرار گرفتن نیازهایی که نمی‌توانند در گردش پول بازتاب بیابند، از آنجاست. نتیجه فردی آشکار است. افراد فاقد قدرت پرداخت، «نهیستان» باهمان حدت که روابط کالایی جانشین دیگر شکل‌های روابط شدند، خارج از گردش قرار گرفته‌اند (به روابط باز توزیعی بیندیشیم که اغلب نقش بسیار مهم در جامعه‌های غیر کالایی داشتند و امکان می‌دادند که «نهیستان» توسط همودشان حمایت شوند). اما نتیجه اجتماعی به مفهومی که تولید دقیقاً هدایت شده بازار «از کنار» نیازها و شکل‌های مصرفی که جامعه به وجود می‌آورد، «می‌گذرد» هنوز مهمتر است، بی‌آن که آنها - جز به صورت بسیار جزئی - درمدل عرضه کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی گنجانده شوند.

دراین مورد به نیازهای آموزش و پرورش، بهداشت، شهروندی، محیط زیست و صلح بیندیشیم. یقیناً مجموع این ملاحظات به نفی بازار نمی‌انجامد.

اما در دورنمای یک جامعه کمونیستی، یک تفکر دقیق باید متوجه محدود کردن نقش بازار و به خدمت گرفتن مصالحی از روابط گردد که پیرامون روابط کالایی به هم بافته شده‌اند؛ مصالحی که می‌توان از حیث کیفیت‌های طبیعی‌اش، تا جایی که مناسب است، از آن سود جست و آن را درچارچوب اصول جدید سازماندهی روابط اجتماعی و به‌طور خلاصه در خود مدیریت سامان داد.

### ● روابط کالایی و دموکراسی سیاسی

اگر به عصر موسوم به تجدد بسنده کنیم، از سده هفده ارتباط میان گسترش روابط کالایی و پیدایش فکر و فعالیت جدید در موضوع دولت و دموکراسی را مشاهده می‌کنیم. این موضوع جز درقطعه‌ای بسیار کوتاه، مختصراً در تحلیل مارکس وارد شده است: «محافظین کالاها باید متقابلاً به عنوان مالکان خصوصی شناخته شوند. این روابط سیاسی که شکل قرارداد دارد، اعم از این که از حیث قانونی رشد یافته باشد یا نه، عبارت



از رابطه اراده‌هاست که رابطه اقتصادی در آن منعکس می‌شود.<sup>۱</sup>

ارتباط میان روابط کالایی، تصدیق مالکیت خصوصی و گسترش تئوری و پرائیک قرارداد، موضوعی اساسی است. ما در این دوره برقراری ارتباط میان شهروندی و جامعه کالایی را به‌طور وسیع مشاهده می‌کنیم. این ارتباط در قرن هیجده توسط جان لاک به‌وجه نمایانی به تئوری درآید. برای این که حق متقابل ملکیت و انعاماً شناخته شود، نمی‌توان خود را در قرارداد مبادله صرفاً کالایی محدود کرد. لازم است که عام‌ترین روابط سیاسی درهم تنیده شود. مخصوصاً این موارد ضرورت یافت:

- به رسمیت شناختن حقوقی و سیاسی وجود افراد آزاد که از روابط وابستگی فئودالی و مساوات صوری و بنابراین از بینش سازماندهی پیشین جامعه برپایه نظم و ترتیب فئودالیسم جدا شده باشند. افراد به اعتبار شناسایی این حقوق دو گانه می‌توانند به مالکان آزاد وسایل و نتایج کار خود و مالکان فعالیت خاص خود بدل شوند. این افراد، به مثابه افراد اتم، بدون‌افاق هر نعلق اجتماعی و آجر اولیه همود درک شدند. این درک لیبرالی فرد اتم که بنابر طبیعت خود مجهز به حق طبیعی آزادی و مساوات است، ژرفایی نظریه جدید فردیت را نمایش می‌دهد. فرد مجزا، بدون پیوند مقدمه اجتماعی، در مقیاسی که مالکیت ادامه طبیعی کازش است، می‌تواند همچون ملک آزاد بیندیشد و خواستار شود: زمینی که من روی آن کار می‌کنم به من تعلق دارد.

- برای این افراد، یعنی اتم‌هایی که در یک همبود می‌زیستند و به مبادله کردن سوق داده شدند، خطر دایمی بروز ناگهانی قهر و خشونت برای نصاب شخص و مالکیت دیگری وجود داشت. حق طبیعی خود به خود و خود کر به شناخت همه درنیامد. از این رو لازم بود که آزادی و مالکیت به وسیله نهاد ویژه‌ای تضمین گردد. دولت نتیجه قرارداد سیاسی است که افراد بین خود منعقد کردند. روی این اصل دولت دیموکراتیک جدید رسالت یافت:

o به حفظ و حراست از مالکیت خصوصی در برابر تجاوزهای داخلی و خارجی (بربرها) پردازد.

o رعایت قراردادهای خصوصی چون قراردادهای تجاری را تضمین و در صورت اقتضاء تحمیل کند و به بسط و گسترش حقوق پردازد.

o و بالاخره، با ظهور شهروندان، شناسایی حقوق و اختیار هر فرد آزاد و برابر را

تضمین کند.

اکنون می‌توانیم به یک نتیجه‌گیری ساده برسیم: رویاروی قرارداد نقش دولت و بازار بکلی نادرست است: دولت ضامن انحراف ناپذیر روابط کالایی «مسالمت‌آمیز» و تنظیم شده در طول زمان است. این را در تئوری لیبرال و پراتیک مشخص می‌بینیم. اما بیشتر می‌گویند: دولت در هیوند<sup>۱</sup> (اجتماع) یک مرکز سیاسی به وجود می‌آورد که آن را به جامعه همپیوند تبدیل می‌کند. جامعه مدرن همزمان جامعه اتمی شده (اتومیزه) و جامعه متمرکز است. پس دولت با فراهم بودن شرایط، رابطه اجتماعی ویژه را به وجود می‌آورد که تقلیل‌پذیر به روابط کالایی نیست. ما روابط کالایی، روابط میان محصولات را داریم که روابط میان افراد، روابط شهروندی، روابط آشنایی میان افراد، به عنوان اعضای یک شهر از خلال آن عبور می‌کند. البته، این رابطه به وسیله نمایندگی قدرت در یک مرکز (دولت) که رابطه اجتماعی را چون رابطه سیاسی تأمین و تضمین می‌کند، برقرار می‌گردد.

مشخصه این رابطه دوگانه این است که در زمینه رابطه‌های مستقیم میان افراد اعم از اقتصادی یا سیاسی بن‌بست ایجاد می‌کند. اگر افراد قرارداد می‌بندند، همیشه بر اساس یک میانجی: یعنی کالاها و دولت است که برای‌شان جنبه خارجی دارد. آنچه به کلی پوشیده است، نه تنها تصمیم‌های اجتماعی افراد - در شرایطی که جامعه با وجود طبیعی افراد آزاد شکل گرفته باشد - بلکه استعدادهای و امکانات همکاری میان افراد است. مثلاً قرارداد نجاری موجب هماهنگی فعالیت‌ها میان مالکان کالاها می‌شود؛ اما هیچ همکاری و اتحادی را برقرار نمی‌کند. برعکس بازار تنها بر پایه از میان رفتن یا فقدان این همکاری‌های مستقیم میان افراد انسانی گسترش می‌یابد.

با این همه، اگر پیرامون مسایل کنونی پی‌کاو کنیم، ملاحظه خواهیم کرد گسترش روابط کالایی بدون قدرت سیاسی که از جانب شهروندان با استواری برقرار و شناخته شده و مورد احترام باشد، ممکن نیست، مگر این که بخواهیم به استقبال انحطاط شدید اجتماعی و انفجار خشمگین بشناییم. این یک حقیقت واقعی است که رهبران شوروی (سابق) می‌بایست آن را در نظر می‌گرفتند.

به یاد بیاوریم که در فرن ۱۷ و ۱۸ دولت دمکراتیک مدرن فقط به عنوان دولت مالکان خصوصی درک می‌شد، یعنی کسی که از مالکیت بهره‌ای نداشت، شهروند نبود.

این قالب نمی‌توانست فراموش شود: یعنی تصور فرد و قرارداد سیاسی که از اعمال مالکیت خصوصی صحبت می‌دارد، از حیث مفهوم جدایی ناپذیرند، حتی اگر جنبش‌های بسیار وسیع اجتماعی و انقلاب‌ها موفق به گسترش اصل شهروندی در میان تقریباً مجموع سکنه شده باشند.

### • پیوند میان بازار و برنامه‌ریزی در سرمایه‌داری معاصر

تالین جا، من از سرمایه‌داری سخن نگفتم؛ ولی از این پس درباره سه تر صحبت می‌کنم و بخصوص تر سوم را بسط می‌دهم:

الف - سرمایه‌داری نوع جدید بازار، بازار کار را به وجود می‌آورد که به طور بنیادی قواعد بازی را دگرگون کرده است.

ب - سرمایه‌داری روابط کالایی را مشمول سردهی فوق‌العاده سرمایه می‌انگارد، یعنی روابط کالایی دوام‌دار، تنها براساس سود سرمایه‌داری وجود دارد.

ج - سرمایه‌داری بردار (Rector) گسترش تضادها و روابط غیر کالایی است.

### • سرمایه‌داری، بازار خاص، بازار نیروی کار را گسترش می‌دهد:

من نمی‌خواهم پیرامون این واقعیت مهم و آشنای همه؛ به بحث دامنه‌دار پردازم که سرمایه‌داری مدرن براساس مزدوری بنا شده است. بخشی از افراد ناچارند نیروی کارشان را در بازاری که آن را تحت عنوان بازار کار پذیرفته‌ایم، بفروشند. من در این جا فقط به یادآوری سه نکته می‌پردازم:

مزدور کردن، آن طور که در دریافت لیبرالی ناب درک شده، نقش دولت را تقویت و دگرگون می‌کند. دولت مستقیماً در تبدیل اجباری توده افراد به مزدوران و به کار گرفتن مزدور: سلب مالکیت دهقانی، توسعه امپراتوری‌های استعماری به دخالت پرداخت. از دخالت قهری دولت خطوط اساسی فرمانروایی آن که عبارت از حفظ رابطه مزدوری است، باقیمانده، رابطه‌ای که نه گوهر قراردادی، بلکه گوهر قهری دارد، چون شکل قرارداد شکلی الزامی است که از کار اجباری فردی استفاده می‌کند که فقط با مزدوری و مزدبگیری زندگی می‌کند.

### • قرارداد کار شکلی عمیقاً متضاد دارد:

از یک سو، شکل عام قرارداد بسته شده میان افراد آزاد را دارد که تعهد متقابلی را برعهده می‌گیرند. از این دیدگاه، قرارداد در صورتی وجود دارد که کارگر مزدبگیر از جث شخص خود در مقایسه با سرف (زمین بسته) و بنده، آزاد شناخته شده باشد. اما از سوی دیگر، شرایط و مضمون قرارداد با آزادی و برابری تعهد کنندگان در تعارض است. مزدبگیری بی‌بهره از انتخاب است. او مجبور است کارفرمایی پیدا کند و با او قرارداد ببندد. ولی، به خصوص، مضمون قرارداد نمایشگر نابرابری اساسی میان تعهد کنندگان است: یعنی مزدور متعهد می‌شود که فرمانبردار کارفرما باشد. قراردادی که آزادانه امضاء می‌شود چشم‌پوشی از آزادی عمل مزدور در برابر کارفرما را شرط قرار می‌دهد. این ماده اساسی از لحاظ حقوقی در قانون کار قید شده و به وسیله دولت و دستگاه قضایی تضمین شده است. قرارداد میان مالک (کارفرما) و غیر مالک (مزدور) دیگر به مدل لیبرالی پاسخ نمی‌دهد و با این که وجود دارد، از درون فاسد شده است. درعین حال، دولت بدو برای مقابله با نضج فوق‌العاده فقر و تنگدستی که توسعه مناسبات سرمایه‌داری در بسیاری کشورهای سرمایه‌داری آن را نشان داده و هم چنان نشان می‌دهد، و سپس برای تنظیم ایجاد و طرز کار بازار کار: تربیت نیروهای کار، دخالت در زمینه بیکاری، تأمین حداقل میشت و غیره به دولت اجتماعی و دولت حمایت اجتماعی بدل گردید.

بنابراین، عمومیت یافتن بازار که نیروی کار را هم دربرمی‌گیرد، توأم با دخالت اجتماعی دولت است و این افسانه را که تنظیم فقط از طریق بازی بازار صورت می‌گیرد را درهم می‌ریزد. مسئله این جا عبارت از جنبه مهم نقش مرکزی دولت در جامعه‌های ماست. این نقش مخصوصاً در دوره دولت رفاه بسط یافته است. اما شایان تصریح است که دولت در اروپای غربی از همان گام‌های نخست سرمایه‌داری صنعتی، این وظیفه را عهده‌دار بوده است.

با این همه، نخستین جنبه دولت، دولت سیاسی و حقوقی شهروندی حفظ می‌شود؛ اما شهروندی و مالکیت جزناً جدا می‌شوند.

سرمایه‌داری، جنبش‌های مردمی - البته نه بدون درد و رنج - قبولانندند که شهروندی برپایه ملیت در مجموع سکنه کشور گسترش یابد و از این رو، غیر مالکان به شهروندی نائل می‌آیند و بنا بر این واقعیت آن‌را دگرگون می‌سازند.

اما اصول پایه در آن به همان اندازه، تغییر نیافته است. شهروندی همیشه به مثابه انعقاد قرارداد با خصلت ویژه‌ای گسترش یافته که در خلال آن شهروندان اختیارات خود

را به نمایندگان کاردانی که مأمور تصویب و اعلام قانون و احترام گذاردن و رعایت آن هستند، موقتاً واگذار می‌کنند. قالب این شهروندی کاملاً چهره افراد مالک را که برای غلبه بر اختلاف‌های پنهان منافع‌شان آزادانه به یک مقام برتر نکیه می‌کنند، حفظ می‌کند. شهروندی بر پایه بی‌اعتمادی بنا شده‌است. باید خاطر نشان کرد که غیر مالکان و بنابراین، مزدبگیران با این که حفاً دستیابی به اجرای شهروندی را درخواست کرده‌اند (جز در لحظه‌های نادر چون کمون پاریس که در آن موضوع جدیدی طرح و ترسیم گردید)، هیچ مفهوم جانیشینی در مقابل قالب لیبرالی فراهم نکرده و از این رو در آن محبوس مانده‌اند.

بازار کار مختصات همه بازارها را دارد، مخصوصاً نرمش در انطباق با نیازها از جمله آن‌هاست. اما نابرابری اساسی رابطه مزدوری این بازار را در مفیاسی که به وسیله عرضه شغل تعیین گردیده، در جهت سودهای سرمایه‌داران منحرف می‌کند. پویایی این بازار کاملاً به شغل دهندگان (کارفرمایان) مربوط می‌گردد. البته، «متقاضیان شغل»، امکان دارند به این یا آن شغل رو آور شوند. آنها کاملاً از آزادی تحرک برخوردارند، ولی به‌طور اساسی باید خود را با حجم شغل‌های عرضه شده و مختصات این شغل‌ها تطبیق دهند. وجود امکان دائمی بیکاری نشانه این نابرابری اساسی است که اصل مبادله آزاد را نفی می‌کند.

و بالاخره این که بازار کار مختصات ویژه‌ای دارد که هیچ بازار دیگر از هیچ کالای دیگر ندارد.

در خلال مبادله، فرد محصول یا خدمت را نمی‌فروشد، بلکه از خودش بیگانه می‌شود. او از احساس خویشتن، و نه تنها از استعداد کارش، بلکه از فراغت زندگی و استعدادهای فکر و عمل کردنش بیگانه می‌شود. البته، روندهای دیگر هم در کارند، مخصوصاً روندهای اجتماعی شدن که از پراتیک شغل مزدوری، عنصر رشد فرهنگ حرفه‌ای، بافت پیوندهای همکاری و غیره، از آن جمله‌است.

اگر من در این جا روی بازار کار درنگ می‌کنم، به این دلیل است که مسئله به وضوح حساس‌تر است، وقتی ما بدون مشخص کردن از اقتصاد بازار صحبت کنیم، روی این مسئله‌است که خصلت سرمایه‌داری بر اقتصاد متمرکز می‌گردد.

به‌طور کلی نمی‌توان مسئله بازار را با مسئله خاص بازار کار که هم در زمینه نقش دولت و اجرای واقعی دموکراسی و هم در زمینه وضعیت فرد در جامعه نتایج اساسی دارد،

اشتباه کرد.

بی‌آن که در مسئله «خودمدیریت» خیلی پیش بنازم، معتقدم که باید تر حیط استراتژیک در این مسئله که بدون حذف این بازار خودویره، و حذف مزدوری و مزدبگیری، دورنمای رهایی بخش وجود ندارد، موضعی بی‌ابهام و بی‌تافص داشت. فراروی از بازار کار باید به مشابه هدف مهم‌نگریسته شود.

#### • سرمایه‌داری روابط کالایی را مشمول قانون سود می‌داند.

من روی این موضوع تا آن‌اندازه که روشن و بدیهی است، درنگ نمی‌کنم. در قلمرو تولید سرمایه‌داری، به تولید برای مبادله اکتفاء نمی‌شود. در سرمایه‌داری برای ارزش افزایش سرمایه، تولید می‌کنند؛ و مبادله کالایی به شرط (و نه هدف) این ارزش افزایشی، تبدیل می‌گردد. این بدان معنا است که توصیف سرمایه‌داری به عنوان اقتصاد بازار تا چه حد پوچ و نادرست است.

سرمایه‌داری همزمان عبارت از شتاب بخشیدن به روابط کالایی و مختصات آن (رقابت، قانون ارزش) و تابع کردن این روابط به اصل نو اقتصادی: سرمایه‌است. برپایه این واقعیت، رقابت اساسی، رقابت میان کالاهای تولیدکنندگان کوچک که در بازار ملاقات می‌کنند، نیست؛ رقابت اساسی رقابت میان سرمایه‌ها است و رقابت میان کالاهای وسیله آن‌ها است. از این رو، مفید بودن محصولات به هیچ وجه به «ظهور آزاد» شان در یک بازار سپرده نشده است. بازی‌های متعددی که پیرامون مالکیت و ارزش افزایشی سرمایه جریان دارد، دستکم غیر از تولید، فعالیت‌های زیادی را در سمت دادن نیازهای مصرف کنندگان برمی‌انگیزد. بازار برای یک طرف حتی پیش از موجود بودن ایجاد می‌شود!

به عنوان مثالی تازه به تعریف زیادی که درباره تلویزیون آینده صورت می‌گیرد، بیندیشیم. از هم‌اکنون نبرد شدیدی میان گروه‌های ژاپنی و اروپایی نه تنها برای کسب برتری تکنولوژی، بلکه برای ایجاد همه شرایط در زمینه کاربرد اجتماعی این ثروت و نیازهای مربوط به آن، جریان دارد؛ بی‌آن که ما به عنوان مصرف کنندگان آینده حتی لحظه‌ای در این تعریف دخالت داشته باشیم. به هر حال آن لحظه فرا می‌رسد و تبلیغات شدیدی برای برانگیختن همه ما جهت خرید کالای جدید به راه می‌افتد.

طبق دریافت کاملاً غنی از سرمایه‌داری، نمی‌توان گفت که این نیازها یک جانی به وسیله گروه‌های سرمایه‌داری ایجاد می‌شود. تحولات عمیق در شیوه زندگی و اشتیاق‌ها

نیز در آن دخالت دارد. اما این نیازها طبق روندهایی که چندان ارتباطی با بررز خود به خود تقاضا در بازار ندارد، سمت و سو داده می‌شود - و حتی دگرگون می‌شود.

### • سرمایه‌داری وسیله نیرومند گسترش برنامه‌ریزی است

برداشت کاملاً نادرستی وجود دارد که اندیشه و پراتیک برنامه‌ریزی را به «سوسیالیسم» نسبت می‌دهد. این یک واقعیت مهم و کتمان‌ناپذیر است که سرمایه‌داری به طور فزاینده فضای غیر کالایی، فضای درون مؤسسه و استفاده از فعالیت کار را گسترش می‌دهد. در این جا مسئله عبارت از روابط کالایی نیست، بلکه مسئله باید عبارت از روابط میان کارگران و روابط میان آنان و مدیریت باشد. آنچه در این فضاهای اساسی فرمانرواست، عبارت است از:

الف - منطق تقسیم کار و تنظیم کار تفسیم شده، نه تنها بنا بر سلسله مراتب، بلکه بنا بر سازماندهی معقولانه سیستماتیک کار و آرایش‌های فنی (که تیلوریسم یکی از شکل‌های تاریخی آن است).

بنابراین، این سازماندهی در اساس چیزی جز شکلی از برنامه‌ریزی سیستماتیک جریان تولید نیست. این برنامه‌ریزی اصل جدید و منبع جدید کارایی را که دیگر به تاثیر بازار تقلیل پذیر نیست، گسترش می‌دهد. بخش وسیعی از کوشش‌های سودمند برای بهره‌وری مؤسسه‌ها روی این سازماندهی و دگرگونی‌های عمیق آن بر حسب تحولات فنی و اجتماعی متمرکز شده است.

ب - منطق همکاری و ارتباط که در مبحث «خودمدیریت» به آن خواهیم پرداخت.

ج - منطق هدایت استراتژیک مؤسسه‌ها مبتنی بر شکل‌های متمرکز تصمیم‌گیری که کاربرد مؤثر مالکیت بر وسایل تولید در آن متمرکز می‌گردد. مطلقاً این هدایت استراتژیک به واکنش ساده در برابر محرک‌های بازار تقلیل پذیر نیست.

از یک سو، واقعا به وسیله بازار تضمین می‌گردد و از سوی دیگر، گروه‌های سرمایه‌دار تاثیر سازمان‌گرا نه بر بخش‌های وسیع کارفرمایی کوچک را گسترش می‌دهند و به منظور رهبری تحولات استراتژیک به بسط و توسعه اقدام آشکارا برنامه‌ریزی شده می‌پردازند و برای پیشدستی تصمیم‌های لازم اتخاذ می‌کنند (تصمیم‌گرفتن امروز برای تدارک محصول جدید که ظرف یک یا چند سال به بازار خواهد آمد؛ این یک عمل رایج است).

این ظرفیت برنامه‌ریزی استراتژیک تا آن درجه عنصر ثانوی نیرومند کارایی است که برخی اقتصاددانان فکر می‌کنند که بهره‌وری حاصله، در نتیجه سازماندهی معقولانه کار هنوز مؤثرتر می‌شود. \* شاندرل Chandler کارشناس تاریخ اقتصادی مشهور آمریکادر کتابی با عنوان «دست مرئی مدیریت» خاطرنشان می‌سازد:

«مؤسسه مدرن برای نخستین بار در تاریخ هنگامی پدیدار شد که حجم فعالیت اقتصادی به سطح کافی رسید و این به خاطر این است که تنظیم اداری مؤثرتر و سودمندتر از تنظیم براساس بازار می‌شود».

براین پایه می‌خواهم موضوع را چنین خلاصه کنم که سرمایه‌داری خارج از بازار دومنوع جدید اساسی کارایی را گسترش داده است:  
- سازماندهی سیستماتیک کار در مکان‌های تولید.

- تنظیم اداری و رهبری استراتژیک مجموع واحدهای مشغول به کار (خدمات، مرکزهای پژوهش، کارخانه‌ها، شبکه‌های توزیع و غیره).

واقعاً چه کسی مدعی است که برنامه‌ریزی کارا نبوده است! وانگهی امروز ژاپن، کشوری با برنامه‌ریزی بالا است که از نیرومندترین قدرت رقابت برخوردار است. براین اساس، رویارو قراردادن بازار و برنامه‌ریزی به کئی پوچ و بی‌معناست؛ سرمایه‌داری روی هر دو تکیه می‌کند. آن‌چه در کشورهای سوسیالیستی به شکست انجامید اصل برنامه‌ریزی نیست. بلکه دقیقاً شکل دولتی شده آن و منافعی است که بدون تضمین ممکن به وسیله رقابت، در آن متمرکز گردیده است. براین اساس، هنگامی که شور و هیجان‌ها پیرامون این موضوع فروکش کند، ای بسا ممکن است منوجه شویم کشورهای سوسیالیستی سابق کاری که انجام داده‌اند، همانا، به کار گرفتن شکل‌ها و ابزارهایی است که کشورهای غرب قبلاً گسترش دادند و درعین حال کوشیدند راه حاد و زورمدارانه انباشت سرمایه (و بنابراین روابط سرمایه‌داری) را اقتباس کنند.

درباره کیفیت‌ها و نقایصی که این مصالح از خاستگاه برنامه‌ریزی به ما ارائه می‌کند، چه می‌اندیشیم؟

• ۱ - برنامه‌ریزی، گسترش و استفاده سیستماتیک و سازمان یافته از وسایل و فعالیت‌های تولیدی را که از توان روابط کالایی خارج است، ممکن می‌سازد. این امر در شرایط رشد تکنولوژی نمایان است. البته، معنی آن این نیست که در دورنمای سوسیالیستی



ورهای بی‌بخش، ما موقیم این سازماندهی را همچنان ادامه دهیم. معنی آن این است که این مسئله برای ما به ارث می‌ماند که چگونه به اعتلای یک سازماندهی کارآمد پردازیم.

● ۲ - احتملاً این از کیفیت مهم برنامه‌ریزی است که همواره امکان عمل کردن در زمان، پیشدستی کردن، تحکیم نوآمختگی‌ها، برقراری پیوندهای اجتماعی میان افراد را فراهم می‌آورد که در این فضای زمانی به وجود می‌آید. این در دورنمایی است که از «انطباق‌های خود به خود در بازار» باز شکل فرار داد، فراتر می‌رود.

● ۳ - برنامه‌ریزی امکان می‌دهد که هماهنگی مجموع فعالیت‌های محدود در زمینه وظایف گوناگون و فضاهای مختلف تأمین گردد (یک آزمایشگاه پژوهشی مانند یک کارخانه عمل می‌کند). این امر امکان می‌دهد که از خصلت خصوصی رابطه کالایی به مفهوم «واقعیت جداگانه» تخطی شود، حتی اگر مالکیت خصوصی به موازات آن حفظ گردد. اما، چنان که واقعیم، برنامه‌ریزی در طرف مقابل چنین وضعی دارد:

● ۱ - وسیله تمرکز شدید قدرت و تصمیم‌گیری است و نوع دیگری از مرکزیت را متداول می‌کند که مرکزیت دولت دموکراتیک نیست، بلکه مرکزیت مالکیت سرمایه‌داری است که بیرون از دموکراسی و اجرای اصول شهروندی قرار دارد.

● ۲ - برنامه‌ریزی همواره متضمن واقعیت و با امکان رشد یک قشر بوروکراتیک (در مؤسسات) است که منطبق آن به همان اندازه که حفظ قدرت آنان و حفظ سازماندهی است، در نظر گرفتن نتایج مفیدی هم هست که تولید (به عنوان پایه سود) به وجود می‌آورد.

● ۳ - سرانجام و به ویژه، برنامه‌ریزی، وسیله نیرومند نظارت بر مزدوری و بازار کار و وسیله دفاع از رابطه مزدوری است. برنامه‌ریزی شیوه شکل‌گیری و سازماندهی بورژوازی به مثابه طبقه است (که تنها با بازی بازار به وجود نمی‌آید).

از این رو، برنامه‌ریزی مانند بازار است. آن‌ها را به طور مطلق نمی‌توان رد یا قبول کرد. آن‌ها مصالحی هستند که سرمایه‌داری در روابط متضاد به وجود می‌آورد. فکر جانشین باید با تکیه بر موضوع اساسی، آن‌ها را به حیطة و جایگاه خود درآورد. در حقیقت، موضوع اساسی، بازار یا برنامه‌ریزی نیست، بلکه روابط تولید و روابط سیاسی است که ما اعتلای آن را درک می‌کنیم. ■